

چگونه مهدی باکری به شهادت رسید

محسن رضایی در صفحه اینستاگرام خود می‌نویسد: به مناسبت هفته اول دفاع مقدس هر روز یک مطلب ویژه منتشر خواهم کرد. امروز می‌خواهم راز دجله را بگویم، رازی که تاکنون چیزی در مورد آن نوشته نشده است.



محسن رضایی در صفحه اینستاگرام خود می‌نویسد: به مناسبت هفته اول دفاع مقدس هر روز یک مطلب ویژه منتشر خواهم کرد. امروز می‌خواهم راز دجله را بگویم، رازی که تاکنون چیزی در مورد آن نوشته نشده است.

محسن رضایی در صفحه اینستاگرام خود می‌نویسد: در عملیات بدر که توسط لشکر ۳۱ عاشورا صورت می‌گرفت تلاش می‌کردیم با مهدی ارتباط بیسیم برقرار کنیم. غلبه آتش و فشار تانکهای دشمن زیاد شده بود. از شهید احمد کاظمی خواستم که به مهدی بگوید بازگردد اما او گفته بود جنگ؛ جنگ آتش است و نمی‌توانم برگردم. اتفاقاً اینجا جای خوبی است، اگر می‌توانی خودت هم به اینجا بیا. پس از آن خودم هم تلاش کردم که با مهدی صحبت کنم اما او فرار می‌کرد. مهدی بین دوراهی خود و غیرتش مانده بود. غیرتش حکم می‌کرد که بماند و خودش می‌گفت که به عقب بیاید. من می‌دانستم که اگر با او صحبت کنم از طرفی به دلیل آنکه نماینده امام هستم می‌توانم او را بازگردانم. همچنین بین من و آقا مهدی رابطه دلی خاصی وجود داشت که او را به عقب می‌آورد. تنها تصویری که می‌توانم از آن لحظات ارائه بدهم لحظه حضور حضرت ابوالفضل (ع) کنار رود فرات است.

من مهدی را خوب می‌شناختم. وقتی محاصره شد از آنجایی که می‌دانست جنگ به بن بست رسیده و تنها راه موفقیت در عملیات «بدر» حفظ «دجله» است، او مانده بود چکار کند، چون دیگر دجله قابل حفظ نبود. رفتار او من را یاد تلاش حضرت ابوالفضل (ع) برای حفظ مشکی که دیگر قابل حفظ نبود، می‌اندازد. مهدی دچار حالت شرمندگی شده بود و عملاً پیش از آنکه گلوله به او بخورد کشته شده بود. لذا در آن لحظه گلوله ای به پیشانی او می‌خورد و روی زمین می‌افتد. پس از آن قایقی می‌آید که او را به عقب بیاورد اما آن قایق را دشمن می‌زند و پیکر مهدی به رود دجله می‌افتد. از آنجا به ارونند می‌رود و در خلیج فارس به ابدیت می‌پیوندد. من فکر می‌کنم او یک دعا در آن لحظه کرد و آن این است که خدایا آبروی مرا حفظ کن. یعنی او در آن لحظه از اینکه پیکرش به عقب بیاید شرم داشت. (باشگاه خبرنگاران)